

یکی از بانکهای نیویورک و شصت میلیون روبل هم به یکی از تأسیسات اقتصادی انگلستان فرستاده شد.

بانکهای بزرگ کشورهای غربی اعتبارات زیادی به کولچاک داده بودند و او می‌بایستی در مقابل آن طلا می‌فرستاد طبق آماریکه از منابع شوروی منتشر شده و بحقیقت نزدیک است در سال ۱۹۱۹ معادل ۷۵۰ «پود» (پود معادل پنجاه لیور تقریباً بیست کیلوگرام) بفرانسه و ۵۱۶ «پود» طلا بانگلستان فرستاده شد.

یک شخصیت عجیب

سلاحهائی که بخارج داده شده بود بزودی بدست افراد سفید نمی‌رسید طبق گزارش «ژنرال ژان» در بازدیدیکه از قوای سفید در هفتم ژوئن ۱۹۱۹ درامسک بعمل آمد سر یازان در وضع رقت‌آوری قرار داشتند. از هر پنج نفر سر یاز یکی فقط تفنگ داشت در صورتیکه در تابستان همان سال مبلغ ۱۲۵ میلیون روبل طلا برای کمپانی «رمینگتون آرمز» و «یونیدن متالیک کارتریج» در آمریکا از راه ژاپن ارسال شده بود اکثر اوقات قراردادهای خرید بوسیله واسطه‌ها و دلالهای طماع انجام می‌شد که مبالغ هنگفتی بعنوان کمیسیون و غیره دریافت می‌داشتند.

یکی از عجیب‌ترین شخصیت‌هائی که در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ در سبیری دیده شده بود موسوم به (آتمان یکی از درجات قزاقهاست) در اطراف گنج کولچاک پرسه میزد این مرد که فرمانده یکدسته از قزاقهای «ترانس بایکالی» بود شباهت بمردان جنگی چنگیزخان داشت او دشمنان را زنده زنده در حالیکه پاهای آنان از گور بیرون بود بخاک می‌کرد او احساس کرده بود که میتوان از این نعمت غیر مترقبه بهره بدست آورد.

کولچاک که بتدریج بهمه کس سوءظن پیدا کرده بود در مراقبت از گنجینه کوشا بود او طلاهارا در زیر زمینهای قصر حاکم «امسک»

پنهان ساخته بود و «اسمنوف» متوجه شد که دسترسی باین زیرزمینها غیر ممکن است او تمام کوشش خود را مبذول بحمله به محصولاتی کرد که برای پرداخت به ولادیوستک فرستاده میشد.

بعدها محاسبه شد که در تمام این راهزنیها مبلغ چهل و پنج میلیون و نیم روبل نصیب او شده است از تابستان سال ۱۹۱۹ گردش اوضاع در سبیره بنحو دیگری درآمد دول متفق عقیده داشتند که کولچاک بزودی این بلشویکهای ملعون را بزای عملشان خواهد رسانید ولی سربازان سرخ چنان شکستی بقوای کولچاک وارد ساختند که او را تا سه هزار کیلومتر بعقب رانده و بشهر «ایر کوتسک» فراری دادند.

چند هفته که بپایان زندگانی امیرال کولچاک مانده بود در بیچارگی و فلاکت درگذشت.

زترالهای غربی پس از آنکه متوجه شدند که توخاچفسکی از رودخانه «توبول» عبور کرده است به کولچاک توصیه کردند که گنجینه خود را در محل مطمئن پنهان نماید او پاسخ داد:

— این موضوع بهیچوجه مهم نیست! او تصور میکرده که وجود طلاها در گاوصندوقهای او برای او ایجاد قدرت خواهد کرد.

او چند نفر جاسوس در اطراف نگهبانان گنج که نام آنها «کولیابلو» و «پلمیانیکف» و «ارباتسکی» بود گذاشت این عمل او کاملاً بجا بود چون این سه نفر با مأمورین مسکو تماس گرفته بودند گنج دوباره در سه قطار مخصوص قرار داده شد و بر روی واگنها علامت صلیب قرمز را ترسیم کردند و بسوی شرق برآه افتادند در همین نقل و انتقال در حدود شصت هزار روبل طلا مفقود شد و موقعی که «کولیابلو» به افسران مأمور کولچاک پرخاش می کرد آنها پاسخ دادند!

— توجه داشته باش که سکوت تو هم برابر با طلا است!
روز دوازدهم نوامبر که ارتش سرخ در دروازه امسک مستقر

شده است ۲۹ واگن به راه می افتد. حال سرنوشت این طلاها یا در نظر گرفتن عقب نشینی و فرار قوای سفیدها بچه صورتی در می آید؟

در ایستگاه راه آهن «تایگا» واقعه موخشی برای کولچاک اتفاق می افتد سروان «سیروودی» از افسران چک لکوموتیوها را از قطار جدا می کند. کولچاک در داخل یک تونل دچار وقفه قلبی می شود او از سرما فوق العاده رنج میبرد چون وسیله شوقاژواگنها همان لکوموتیوها بودند کولچاک با نا امیددی بد «سمنوف» ملحق می شود و دستور میدهد:

– فوراً این «چکوسوباکی»ها را (سوباکی در زبان روسی معنی سنگ میدهد) تیرباران کنید من نصف گنج را بتو می دهم .

در این موقع ژنرال «کایل» که در میعادگاه اسرار آمیز «سیم» – برسک» حضور داشت و از رشیدترین افسران سفید بود بشدت عصبانی شده و وارد واگن «سیروودی» که بسیار گرم شده بود میشود و او را بدوئل دعوت میکند «سیروودی» پاسخ میدهد:

– بعدها باینکارها خواهیم رسید!

کولچاک با وجود این موفق می شود خود را به «ورکنداووپنسک» برساند.

احمد علی سپهر (مورخ الدوله)

غلظهای مشهور

از مدتها باین طرف این افسانه بی پایه و مایه در مغز موهوم پرست اکثر رجال ایران میخکوب شده مبنی بر اینکه در عالم سیاست هیچ رطب و یا بسی وجود ندارد الا آنکه در لیست سیاه و سفید سرویس مخفی انگلیس مضبوط باشد و انگلیس ها بهیچوجه جائز الخطا نیستند آنچه کرده و می کنند از روی درایت و مآل اندیشی است، دستگاه خلقت با انگشت تدبیر آنها می چرخد هر گاه از اقداماتشان نتیجه مطلوبه حاصل نمی شود گویا عقول ناقص بشری قادر به درك علت آن نبوده و بعدها شاید پس از يك قرن بتوانیم بفهمیم که يك خبط فاحش را بکدام منظور عالماً و عامداً مرتکب شده اند .

حقیقت عکس اینست یعنی انگلستان فقط با زور و قدرت توانسته بود بتأسیس يك امپراطوری عظیم توفیق یابد، تا اوایل قرن بیستم که طیاره اختراع نشده بود جزایر بریتانیای کبیر غیر قابل نفوذ بشمار میرفت چون محاط بود از بزرگترین نیروی دریائی، احدی قدرت نداشت به آن سرزمین خصمانه نظر افکند، از روزی که سلطه آدمی بر هوا از قوه بفعل آمد انگلستان دیگر نتوانست لاف جزیره بودن و مصنوعیت داشتن بزند از آن تاریخ زور بازویش کاسته شد و غنائمی که با آتش و آهن (نه با ترور و تدبیر) بدست آورده بود بتدریج از چنگش رها گردید .

انگلیس‌ها در هیچ کشور دیگری جز ایران بهوش و فطانت معروف نیستند حتی نویسندگان و سیاسیون خودشان باین نکته اعتراف دارند چنانکه اسکار وایلد مینویسد :

« کندذهنی میراث قراد انگلیسی است » و بالدربین صدراعظم در سال ۱۹۳۷ می‌گفت: « سر عظمت بریتانیای کبیر در این نهفته است که ما انگلیسها در اقدامات خود هرگز از عقل و منطق متابعت نکرده‌ایم. » یکی از مورخین شهیر فرانسوی آندره موروا که تمایلات انگلیس پرستانه او بر احدی پوشیده نیست و چندین کتاب در تاریخ انگلستان و شرح حال رجال بزرگ آن سرزمین تألیف نموده در ضمن سخنرانی خویش در لندن قبل از آغاز جنگ اخیر مدعی بود که انگلیسها پنج روز بعد را نمیتوانند پیش‌بینی کنند و تا پیشانی آنها بسنگ مصادف نشود خطر را احساس نمینمایند، سپس خطاب به مستمعین اظهار داشت: « ای آقایان انگلیسها، من دوست شما هستم آمده‌ام بشما بگویم که هیتلر با عقد موافقت‌نامه بحری - سه‌بریک شما ها را فریب داده و اغفال نموده مشغول ساختن تانک و طیاره می‌باشد و سرویس جاسوسی شما از همه‌جا بی‌خبر در خواب غفلت غنوده است. »

ما منکر خصائل ملت انگلیس نیستیم، ملتی است دلیر، آزادیخواه و عدالت دوست در عقاید خود مصر و عنود اما عموماً بطئی‌الانتقال و از این جهت سیاستمداران انگلستان مرتکب خطاهائی شده‌اند که در زمان قدرت مکتوم مانده و اکنون که دوره کاهش نیرو فرا رسیده از پشت پرده استار نمودار می‌گردد؛ بایک لجاج نابهنگام در موضوع صادرات چای کشور مینونشان یعنی مستعمره و زرخیر اتازونی آمریکا را از دست دادند و سایر مستملکات و معابر استراتژیکی را یکی پس از دیگری رها نمودند، چنانکه در پایان نیمه اول قرن بیستم گوهر گرانبھائی مانند هندوستان را از اکیلل امیراطوری رها نمودند خوشوقت هستند که ممالک « مشترک المنافع » تشکیل داده‌اند و حال آنکه در

حقیقت مجموعه ایست از کشورهای «مختلف المنافع» .
 اگر انگلستان در دو جنگ بین‌المللی پیروزمند شد از راه فداکاری و جانبازی و جرأت و جسارت بوده نه بواسطه عقل و مآل‌اندیشی. نباید تصور نمود که دیپلوماسی انگلیس این دو جنگ را با علم به فتح نهائی برپا کرده است بلکه باید فهمید انگلستان در دو جنگی کشیده شده که برای هیچیک خود را آماده نساخته و فقط در حین محاربه توانست قوای خویش را گرد آورد معذک در نتیجه از هر دو جنگ معنأ متضرر شد. باید دانست هر کشوری در تاریخ ایام عزت و ذلتی داشته گاهی باوج عظمت و زمانی بد حضيض حقارت افتاده است همانطور که در قرن شانزدهم مملکت اسپانی به‌قله برتری رسید در قرن هفدهم و هجدهم فرانسه تفوق را بدست آورد، در قرن نوزدهم نوبت به بریتانیای کبیر رسید و در دنیا کوس فرمانروائی زد ولیکن از قرن بیستم قوس نرولی را طی می‌کند. جنگ ترانسوال تکان شدیدی به انگلستان داد، جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ پایه اخلاقی و معنوی آن مملکت را متزلزل ساخت. جنگ ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ اساس مالی و اقتصادی و اجتماعی انگلستان را واژگون نمود. بدبختانه سیاسیون ایران گرفتار يك مرض عمومی و مسری و درمان ناپذیر راجع به کرامات دیپلوماسی انگلیس شده‌اند. کوچکترین زحمتی برای غور و تأمل در مسائل بین‌المللی بخود نمی‌دهند نه جرائد خارجه و نه کتاب مطالعه می‌کنند، نه تفسیر مفسرین رادیوهای خارجی را گوش می‌دهند تصور می‌نمایند سیاست و دیپلوماسی عبارت از نوشیدن يك جرعه ککتل در يك سفارت بیگانه و بعد حدسیات و تصورات و موهومات رالباس واقعیت پوشانیدن است. ما بگوش خود از يك دیپلومات ایرانی شنیدیم که با آب و تاب بسیار و با لحن آمیخته به اعجاب و تحسین می‌گفت:
 «پالمستون دستکش سبز رنگ بر دست و دیسراٹلی پالتو سفید برتن و انگشتری قلمزده بر انگشت می‌کرده است»
 اساساً در مشرق عادت به افسانه و مبالغه دارند مخصوصاً در ایران

هر اقدام عادی سفارت انگلیس را با شاخ و برگهای گوناگون انتشار می‌دهند و از اهمیت نفوذ انگلیس و اعمال جادوگرانه دیپلومات‌های انگلیسی داستانها میسرایند .

اینک موضوع فرانسونها را مثال می‌آوریم .

در سال‌های اخیر يك مرتبه در شهر شهرت یافت که فرانسوئری يك مؤسسهٔ سیاسی است که انگلیسها بریاست سید حسن تقی‌زاده تشکیل داده و حل و فصل کلیهٔ امور معضله‌ایران را بدست آن مؤسسه سپرده‌اند . هیچکس نپرسید که چگونه تقی‌زاده که مدت پنجاه سال امتحان آزادی طلبی داده دفعهٔ آلت اراده سفارت انگلیس قرار گرفت البته در صدر مشروطیت غالب احرار از قبیل تقی‌زاده و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و سلیمان میرزا انگلستان را به روسید مرجع دانسته و تمایلات آنگلو فیلی داشتند اما پس از عهد نامه ۱۹۰۷ این تمایلات رو بکاهش نهاد تا آنکه در جنگ بین الملل اول تقی‌زاده به برلن رفته و در آنجا در رأس يك کمیته ایرانی و هندی مبارزات بی‌امانی بر علیه انگلیس و روس آغاز نمود و افکار عمومی ایرانیان و هندی‌ها را بر ضد متفقین برانگیخت .

پس از شهر یور ۱۳۲۰ نطق شکننده تقی‌زاده در مجلس بود که ارکان امتیاز نامه نفت جنوب را بلرزه انداخت و نهضت ملی کردن صنعت نفت را ممکن ساخت .

(اصطلاح منطقی «آلت فعل» را که تقی‌زاده بموقع بکار برد درك نکرده و مفهوم مخالفت بدان دادند یعنی توجیهی مالایرضی صاحبه بعمل آوردند) .

شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم حتی هندیها یادگار سال سیاه را فراموش نمودند و اعمال جابرانه کمپانی هند شرقی را بعد از عفو عمومی لرد کانینگ و صدور اعلامیه ملکه ویکتوریا از خاطرها زدودند اما تقی‌زاده هنوز تقسیم نامه ۱۹۰۷ و موافقت با اولتیماتوم ۱۹۱۱ را به سیاسیون انگلیس نمی‌بخشود .

یکی از اغلاط مشهور دیگر رابطه موهوم جزیره نشینان افسونگر با کاخ نشینان کرملین و هم‌آهنگی آنان در سیاست ایران میباشد که حتی رجال معروف‌ها راضی نشده‌اند افتخار تأسیس فرقه‌های کمونیستی را تنها به روسیه شوروی منتسب سازند. چنانکه یکی از ایشان چند سال قبل در يك مقام رسمی قبل از محکومیت خود گفت:

«... حزب توده بر دو قسم است حزب توده روسی و حزب توده انگلیسی» ما هر قدر تفحص نمودیم نتوانستیم یکنفر از اعضای حزب توده متمایل بانگلستان را پیدا کنیم شاید حکومت نظامی هم که تمام مؤسسات آن حزب و اعمق منازل افراد آن را با دقت و کنجکاوی تحت بازرسی قرار داده نوشته‌ای حاکی از رابطه يك کمونیست ایرانی با يك انگلیسی بدست نیاورده باشد.

باری برخلاف معتقدین به اعجاز انگلستان ما تصور می‌کنیم که صندوق دیپلوماسی انگلیسی‌ها از سهو و خطا مالا مال است؛ برای ما پی بردن به اشتباهات دیپلوماسی انگلستان در ایران از سایر نقاط آسانتر است، جز در انقلاب مشروطیت که انگلیسها راه صواب اختیار نمودند و توانستند محبت ملت ایران را بخود جلب نمایند در اغلب موارد دیگر آنچه کرده‌اند موجب نفرت عمومی شده و غیر از ضرر محصولی به دست نیاورده‌اند.

یکسال بعد از آغاز مشروطیت معاهده کذائی منطقه نفوذ را منعقد ساخته سهم شیر را بروس‌ها واگذار کرده و پیشنهادات ایشان مبنی بر اینکه «از سطح خانه تا به لب بام از آن من» را پذیرفتند.

پنج سال بعد با اخراج شوستر مستشار آمریکائی که بطور وضوح بر ضررشان تمام شد موافقت کردند. سیزده سال بعد قرارداد مضحکی با وثوق‌الدوله بستند و نتوانستند پیش‌بینی کنند که سایر دول بزرگ مانع اجراء آن خواهند شد عاقبت هم قرارداد باطل شد و هم یکصد و سی هزار لیبره رشوه که داده بودند موجب رسوائی راسی و مرتشی هر دو گردید. در واقع کودتا آلت دست يك سید جوان ایرانی شدند و

آتش انزجار نسبت به خویش را بیش از پیش دامن زدند. دست پرورده مشروطیت حق داشت رقبای احتمالی خود را بزنند اما معلوم نشد سفارت انگلیس از حبس بعضی از رجال انگلیس پرست امتحان داده چه منفعتی برد جز اینکه عموم طبقات معتقد شدند که سفارت بریتانیا به دوست و دشمن نارو می‌زند. در جنگ بین الملل اخیر اگر دیپلمات‌های انگلیسی از روی عقل و درایت رفتار می‌کردند از طریق مسالمت آمیز می‌توانستند موافقت دولت ایران را برای استفاده از راه آهن سرتاسری بدست بیاورند بدون آنکه متحمل مخارج قشون کشی شوند و خاک ما را زیر اشغال سپاهیان بیگانه درآورند.

در قضیه نفت جنوب بطوری ناشیانه رفتار نمودند که نفت و آبروی خود را توأماً از دست دادند و بعد از قطع روابط سیاسی هر گاه از طرف حریف ایرانی آنها بعضی خط‌ها نمی‌شد هنوز پارک خیابان فردوسی و باغ‌بیلای قلهک هر دو خالی از سکنه افتاده بود.

تصور نشود که نگارنده ادامه قطع روابط سیاسی با دموکراسی بزرگی چون انگلستان را مفید می‌دانستم زیرا از تمام قلب تصدیق داشتم که طبقه حاکمه انگلستان در آستانه سخت‌ترین آزمایش‌ها هرگز از آینده نومید نشده و اصول اساسی تمدن غرب یعنی احترام به شخصیت انسانی و بافکار اقلیت و آزادی مبارزات سیاسی را محفوظ داشته‌اند فقط آرزو داشتم دیپلمات‌های انگلیس پس از تجدید عهد معتقد شوند که اهمیت ایران به کوه و دشت و یا آب و درختان نیست بلکه بسته بساکنین آنست و تا موقعی که حسن‌نیت خویش را به ملت ایران ثابت نکنند از گزند حوادث مصون نخواهند ماند.

نخستین دیدار با بهزاد

منزل پدر اینجانب، که در محل بیمارستان رازی فعلی قرار داشت، مجمع ادباء و شعراء و دانشمندان و هنرمندان بود، لذا من از کودکی علاقمند به اینگونه امور بودم... در سنین هفت هشت سالگی بود که ضمن بازی با بچه‌ها متوجه شدم جوانی به سن هجده نوزده سال زیر درخت‌های منزل مشغول نقاشی است...

بعدها پی بردم که پدرم عاجی داشت که آنرا در اختیار بهزاد گذاشته بود تا بر آن مینیاتوری ترسیم کند و او بعد از ظهرها به منزل ما، که باغی مصفا بود و درخت‌هایی کهن در آن دیده می‌شد و آب جاری از میان آن عبور می‌کرد، و مخصوصاً برای شعراء و هنرمندان، و پرورش افکار آنان مکانی مناسب بشمار می‌رفت، می‌آمد و روی قالیچه‌ای کنار جوی آبی که مدام در آن باغ جاری بود می‌نشست و به کار خود بر آن عاج می‌پرداخت، و من در عالم کودکی از او پذیرایی می‌کردم و چای و شربت و غذا برایش می‌آوردم - اما اکنون به یاد نمی‌آورم که آیا آن هنگام بهزاد تریاک می‌کشید یا خیر و باده‌نوشی او را نیز به یاد نمی‌آورم، زیرا پدر من مردی مؤمن و پای‌بند اصول مذهبی بود و فکر نمی‌کنم با این اوصاف،

بهزاد که مرتب به منزل پدرم رفت و آمد می کرد در آن هنگام معتاد بوده باشد - وقتی بهزاد به کار می پرداخت اغلب من زیر دست او می نشستم و به تماشا مشغول می شدم. حال با این علاقه‌ای که نسبت به نقاشی و هنر در من بود و با استادی چون بهزاد که از کودکی همدم من بشمار می رفت، چطور شد که خود به این راه قدم نگذاشتم، این امر درخور توجه است.

سرانجام بعدها متوجه شدم که آن عاج منظره‌ای دارد از دامنه کوه و چوپان و گوسفندان مشغول چرا، و از نقایس هنری است و آن نخستین کار بهزاد بشمار می آید که مستقلاً و برحسب ذوق خویش کشیده است. این عاج را پدرم به پسر بزرگش مرحوم نصیرالسلطنه که برادر ارشد ما بود واگذار کرد، و اکنون نزد فرزند او آقای دکتر امیر محمد اسفندیاری است.

زندگی اولیه بهزاد

حسین بهزاد طبق اظهارات خودش در سال ۱۲۷۳ شمسی متولد شده. پدرش میرزا فضل‌الله شیرازی نقاش و قلمدان‌ساز بود. حسین بهزاد در اوان جوانی در دکان ملاعلی قلمدان‌ساز در مجمع‌الصنایع تعلیم می گرفت، و بعد از مدتی که هم پدر و هم استادش در گذشتند او نزد میرزا حسن پیکرنگار که شاگرد بزرگتر ملاعلی بود، در همان مجمع‌الصنایع به کار پرداخت و مدت نوازده سال به عنوان شاگرد نزد پیکرنگار کار کرده و در هجده سالگی کارگاه مستقلی برای خود در کاروانسرای حاجی رحیم خان در کنار سبزه میدان باز نمود و مشغول کار شد - در همین مواقع بود که بعد از ظهرها برای تکمیل آن عاج به منزل پدرم می آمد - بیشتر کارهای او ابتدا کپی کردن از مینیاتورهای قدیم بود بخصوص نسبت به سبک مینیاتورهای صفوی و آثار کمال‌الدین بهزاد و رضا عباسی علاقه وافری داشت و آثارش بقدری شبیه آنها بود که غالباً در موزه‌ها و

کلکسیونها نگهداری می‌شد، اما نخستین مینیاتوری را که مستقلاً کشید و آن را بر حسب ذوق و سلیقه خودش پرداخت، همان عاجی بود که در منزل پدرم آنرا تکمیل کرد و سابقاً بدان اشارت رفت.

عزیمت از ایران برای تحصیل و بازگشت

در حدود سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱ میلادی) اینجانب عازم آلمان شدم و به تحصیل طب پرداختم و در ضمن تحصیل یعنی پس از امتحان دوره لیسانس، سفری به تهران کردم و در حدود شش ماه در اینجا ماندم سپس بار دیگر به آلمان رفتم و در حین تحصیل طب در کتابخانه‌های معروف آلمان در ضمن تکمیل معلومات پزشکی به مطالعه آثار ادبا و شعرا مشغول بودم و پس از اتمام دوره طب و تخصص آن، به سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۳ میلادی) به تهران بازگشتم و به کار طبابت پرداختم، و بیشتر اوقاتم صرف امور شغلی و حرفه‌ایم می‌شد.

ملاقات مجدد با بهزاد و تشویق او به ساختن مینیاتورهای خیام

بمحض بازگشت به ایران (در حدود سال ۱۳۱۱) در فکر بهزاد و یافتن او افتادم و از همان اوان ملاقاتهایی با وی دست داد و نظر به سابقه و مقدمه‌ای که عرض شد عشق داشتم تا بلوهای از او داشته باشم و به او تا بلوهای سفارش دادم و او کارهایی را برای من به انجام رساند.

متأسفانه این بار بهزاد در وضع اسفناکی قرار داشت چه از طرفی معتاد به تریاک بود و از طرفی دیگر در استعمال الكل افراط می‌نمود و این وضع علاوه بر اینکه سبب از بین بردن جسم وی می‌گشت، مخارج زیادی را بر او تحمیل می‌کرد که قادر به فراهم آوردن آن نبود، لذا من اقدام کردم تا در وزارت فرهنگ (مدرسه کمال‌الملک) استخدام شود. ولی این حقوق و درآمدی که از کشیدن تا بلوها

۱. استخدام در مدرسه کمال‌الملک از طریق مسابقه بین هنرمندان داوطلب انجام گرفته و استادی و هنر بهزاد سبب استخدام او شده است. (م)

داشت کفاف زندگانی او را نمی‌داد و مخارج تریاک و عرق وی را برآورده نمی‌ساخت.

روزی این دو مطلب را با بهزاد در میان گذاشتم و به او گفتم من هرچه بتوانم دربارهٔ وی کوتاهی نخواهم کرد و از طرف دیگر چون طبیب هستم و مطب دارم علاوه بر کمک مادی، از لحاظ معالجات جسمانی نیز می‌توانم برای او اقدام کنم به این شرط که او بطور مرتب و جدیت به کار بپردازد و برای انتشار کتاب و مجموعه‌ای که در نظرم مجسم شده بود مینیاتورهایی بکشد تا از وی یادگار بماند چه واقعاً دروغ است که از او و از هنر ارزنده‌اش اثری نماند.

بهزاد از این پیشنهاد بسیار استقبال کرد و به کار خود دلگرم شد و آمادگی خود را اظهار داشت و همانطور که از برخی نوشته‌های زیر آثارش (غیر از مینیاتورهای رباعیات خیام) برمی‌آید، اطمینان زیادی به من یافته بود و مرتب میل داشت به من نزدیک‌تر شود.

و چون بهزاد خیامیست بود و علاقهٔ وافری به او داشت و مرتب رباعیات وی را زمزمه می‌کرد فکر کردم او را تشویق کنم برای رباعیات خیام مینیاتورهایی با در نظر گرفتن مفاهیم آنها بکشد. روزی در حضور شاگردانش این فکر خود را با او در میان نهادم و از او خواش کردم طبق قراری که با هم داریم وقت خود را مصروف ساختن این مینیاتورها کند و جالب توجه اینکه سالها بعد که در آمریکا بودم و کتاب حاضر نیز پایان یافته بود، متوجه شدم که همان فکر و ایده که از طرف اینجانب پیشنهاد شده بود، بوسیلهٔ یکی از شاگردان بهزاد که در آنجا حضور داشت عملی شده ولی متأسفانه با وضعی بکلی مغایر با آنچه من می‌پنداشتم.

رباعیات فیتزجرالد

در سفر اروپا متوجه شدم فیتزجرالد خدمت بزرگی به ادب ایران کرده، و با مطالعهٔ شرح حال وی بی‌بردم که او با اینکه در

ایران نبوده و با ایرانیها کمتر تماس داشته، اطلاعات وسیعی از شعرای ایران مخصوصاً خیام و جامی و غیره داشته و این ۱۰۱ رباعی اولیه‌ای که او سروده و بسیاری معتقدند که برخی از رباعیاتش از خیام هم نیکوتر است گواه آنست در غالب منازل و فامیل‌های اروپایی و آمریکایی کتاب او در محلی که تورات یا انجیل گذاشته می‌شود موجود است، و این امر مرا از طرفی بسیار متأثر کرد و از طرف دیگر بی‌نهایت خوشوقت شدم که می‌دیدم يك خارجی موجب شده خیام و ادبیات ایران نزد خارجی‌ها معروف شود، و می‌دیدم در حالی که همه اشخاص رباعیات فیتزجرالد را می‌خواندند و تعریف و تمجید از خیام می‌کردند و اسمی از فیتزجرالد در میان نبود، همین امر سبب شد به تطبیق رباعیات او با رباعیات خیام یا آنچه بد خیام منسوب است اقدام کنم و برای ۹۹ رباعی از ۱۰۱ رباعی فیتزجرالد مطابق آنها از رباعیات خیام یافتم و فقط دو رباعی است که نظیر و شبیه آنها را در آنچه منسوب به خیام است نیافتم.

بعد از دوست دانشمند آقای علی جلالی که در خیلی از مراحل یار و یاور اینجانب بوده است. و با روزنامه اطلاعات همکاری داشتند، شنیدم که همین کار را آقای محمد زرنگار در چند سال پیش از این در هندوستان انجام داده است و پس از تماس با ایشان از نتایج زحمات ایشان نیز استفاده کامل شد که تفصیل آن در مقدمه کتاب آمده است. و اما درباره زبان فرانسه و تطبیق رباعیات فیتزجرالد با شاعری که به زبان فرانسه رباعیات خیام را سروده باشد در آن تاریخ به فکر ترجمه مرحوم اعتصام‌زاده افتاده و پس از دقت زیاد متوجه شدم که ایشان ترجمه را از روی رباعیات منتسب به خیام نموده‌اند و خیلی از رباعیات فیتزجرالد در آن کتاب نیست.

به مرحوم اعتصام‌زاده که در آن موقع در قید حیات بود و در وضع خیلی بد مالی قرار داشت مراجعه کرده و در حدود پانزده‌الی بیست رباعی جدید برای این کتاب ساختند که در آن کتاب توزیع

شده ایشان موجود نیست.

و داشتن بهزاد به کار مداوم

در این اوان که در حدود سال ۱۳۱۲ - ۱۳ بود و اینجانب سمت طبابت مخصوص را داشتم همانطور که اشارت رفت طبق قراری که با بهزاد داشتم مخارج زندگی او را تأمین نموده و همه روزه مصدر خود را مأمور نموده او را مرتب و هر روز صبح به شمیران (در محل نیاوران) می آورد و زیر درخت های چنار به کشیدن مینیاتور می پرداخته و چون آواز فرانسه و انگلیسی سر رشته نداشت و به دلایل دیگر، اینجانب بطور مداوم کنار دست او می نشستم و با تطبیق هر سه رباعی فارسی و انگلیسی و فرانسه و تفسیر جزئیات آن و توضیح دادن مناظر تخیلی آن، درباره هر مینیاتوری تصمیم می گرفتیم. و مکرر اتفاق می افتاد که نظر او با نظر بنده مطابقت نداشت و ناچار می شدیم وقت زیادی را به بحث و مجادله و تبادل نظر بگذرانیم تا یکی از طرفین متقاعد شود.

یکی از کارهایی که بسیار طاقت فرسا و پر زحمت بود و گران تمام می شد کشیدن مینیاتور در روی صفحه طلا بود. اولاً تهیه اوراق طلا در آن موقع گران و کمیاب بود و در ثانی چسباندن آن اوراق بر روی صفحه مقوا و چرب کردن و قرار دادن آن صفحه را روزهای زیادی در مقابل آفتاب، برای بهزاد کار طاقت فرسا و پر زحمتی بوده و علاقه اینجانب باین کار بیش از حد تصور. خلاصه با کوشش و ممارست زیاد خوشوقت هستم سه صفحه این کتاب با متن طلا در اختیار اشخاص باذوق قرار گرفته است.

سایر هنرمندان

با اینکه اینجانب این طرح را با کمال جدیت تعقیب می کردم و بهزاد را مرتب می آوردم. و شخصاً برای نوشتن رباعیات و تذهیب و نقشه گل و صورت خیام و تهیه عکس فیتزجرالد شب و روز می کوشیدم

و زحمت می کشیدم، با وجود این بهیچ وجه امیدوار نبودم که روزی بتوانم این مجموعه را بچاپ برسانم و بهمین دلیل اشخاص بسیاری که برای تهیه این کتاب زحمت کشیده‌اند و هنرمندی بخرج داده‌اند اسامی غالب آنان را فراموش کرده‌ام چه با در نظر گرفتن اینکه بنده در آن روزگار فقط از نظر شغل روزانه، چهار مسئولیت مختلف را بهعهده داشتم، که قبلاً بدانها اشارت رفت و با گرفتاریهای دیگر، در ضمن تنظیم این کار، بمحض اینکه می‌شنیدم هنرمندی می‌تواند هنرش را در این مجموعه عرضه بدارد فوراً بهر وسیله شده با او تماس می‌گرفتم و غالباً در مقابل کمک مادی او را قانع می‌کردم اثری از خود در کتاب بگذارد و تا آنجا که نام آنان را بخاطر دارم چنین است:

گلها

گل‌هایی که در کتاب رسم شده همگی از آقای الطافی است که تخصص ایشان کشیدن گل و قلمدان‌سازی است، و حتی گل‌هایی که داخل مینیاتورهاست نیز او کشیده چه بهزاد نیز عقیده داشت که آقای الطافی گلها را بهتر از وی می‌سازد لذا هنگام تکمیل يك مینیاتور، جای گل را خالی می‌گذاشت و آقای الطافی آنرا تکمیل می‌کرد.

تذهیب

برای تذهیب این کتاب سه هنرمند هنر خود را نشان داده‌اند و مخصوصاً اینجانب سه نفر را در نظر گرفتم تا تذهیب آن مختلف باشد و استعداد هر يك را جداگانه بتوان دید، و این سه هنرمند عبارتند از آقایان تجویدی و باقری و یوسفی، که برخی از آنان زیر کار خود امضا کرده‌اند.

تصویر خیام و فیتزجرالد

صورت خیام را چون بهزاد خود علاقه وافری به این شاعر نامی داشت، او را وادار کردم يك قیافه خیالی از خیام آنچنانکه خود در نظر مجسم می کند بکشد و این همانست که در ابتدای کتاب ملاحظه می شود.

اما صورت فیتزجرالد را که عکس آنرا با زحمتی زیاد از موزه بریتانیا (بریتیش موزیوم) تهیه کرده بودم، توسط آقای محمد کریمی از روی آن عکس تهیه شد.

خط

در حینی که بهزاد مشغول کشیدن مینیاتورها بود اینجانب بنمکر اقدام رباعیات فارسی را بهشش نوع خطی که در ایران بیشتر متداول است بوسیله اشخاصی که در این فن معروفیت دارند تهیه کنم، و این کاری بود مشکل، چه از طرفی باید تحقیق می کردم چه کسی بهتر از دیگران می نویسد و از طرف دیگر یافتن آنان و دنبال کار را گرفتن و وادار کردن آنها به نوشتن چند رباعی خود مسأله‌ای را تشکیل می داد لذا از هر کس سراغ می گرفتم و بمحض اینکه نشانی شخصی را مییافتم که مثلاً خط شکسته را بهتر از دیگران می نویسد فوراً بپهر وسیله شده با او تماس می گرفتم و او را قانع می کردم که در مقابل دریافت دستمزد چند رباعی را با خط خود بنویسد و بدین ترتیب رباعیهای فارسی با انواع خطها و بوسیله اشخاص مختلف نوشته شد که متأسفانه اسامی آنها را بکلی فراموش کرده‌ام و علتش علاوه بر گرفتاریهای زیاد، این بود که نوشتن يك یا چند رباعی زیاد بطول نمی انجامید و تماس من با هر خطاطی يك یا دوبار بود، مثلاً بخاطر دارم برای خط کوفی، پیرمرد محترمی در مسجد شاه ساکن بود که بسیار متدین و متعصب بود و مشهور بود که در خط

کوفی بهتر از او کسی نیست شخصاً به او مراجعه کردم ولی در ملاقاتهای اولیه او با تحریر رباعی، چون از خیام است، مخالفت می‌کرد و زیر بار نمی‌رفت. سرانجام بسبب سماجت بنده و مراجعات مکرر، حاضر شد دو رباعی را به خط کوفی بنویسد، که کلمات آن با خط نستعلیق مشخص شده است.

آثار دیگر بهزاد

در مواقعی که بهزاد مشغول کشیدن مینیاتورها بود، چون ریزه کاریهای بسیاری داشت و واقعاً کاری خسته کننده بود بخصوص که گاهی یک مینیاتور هفته‌ها بطول می‌انجامید در بین آن برای تنوع جزوه سفیدی را که در کتابخانه پدرم یافته بودم و در آن چیزی ننوشته بودند و معلوم نیست برای چه مصرفی آماده کرده بودند آنرا در اختیار بهزاد می‌گذاشتم و از او خواهش می‌کردم وقتی از مینیاتور خسته شده و سیاه قلم‌هایی را بر صفحات این جزوه رسم کند و به مرور روزگار، صفحات این کلکسیون تکمیل شد و قدرت دست استاد را در این مجموعه خیلی بهتر و شایسته‌تر از مینیاتورها می‌توان تشخیص داد، و در صفحه آخر این مجموعه تصویری خیالی از خودش نیز رسم کرده است و چند خطی هم در زیر آن تحریر کرده است، و بهر حال مجموعه جالب و هنرمندانه‌ایست که امیدوارم بتوانم روزی این کتاب را نیز در اختیار علاقمندان و هنر دوستان قرار بدهم.

بیست سال فعالیت و دوندگی برای چاپ کتاب

بعد از اینکه با مشقتی طاقت فرسا و زحماتی بسیار این مجموعه از همه نظر آماده گشت. در این هنگام که سالهای ۲۷ - ۱۳۲۶ شمسی بود سفری به آمریکا دست داد و در بهمن ماه سال ۱۳۲۹ سمت سرپرستی محصلین و دانشجویان ایرانی در آمریکا را دارا شدم.

در آنجا بفکر چاپ کتاب در امریکا افتادم و مطمئن بودم با مراجعه به ناشرین معروف حتماً موفقیت حاصل خواهم کرد، در سال ۱۳۴۶ شمس دو نمایشگاه از این مینیاتورها یکی در واشنگتن و یکی در نیویورک تحت راهنمایی و نظر سفارت کبرای ایران تشکیل یافت و عده بسیاری از معارف و بزرگان (که «پوپ» نیز از جمله آنان بود) و مستشرقینی که در امریکا بودند از این مجموعه دیدن کردند و بالاتفاق از این مجموعه بی نظیر تشویق کردند و آنرا مورد قدردانی قرار دادند.

ولی نظر ناشرین در این مورد بکلی مرا مأیوس کرد زیرا همه ناشران بزرگ امریکا بالاتفاق معتقد بودند که اولاً تغییراتی در این کتاب باید داده شود و در ثانی مخارج چاپ آن بسیار گراف خواهد شد بطوری که قیمت کتاب را پس از چاپ کمتر از هفتاد تا صد دلار نمیتوان گذاشت، و چون نظر اصلی اینجانب این بود که این کتاب حتی الامکان با قیمتی خیلی ارزان در اختیار همه گذاشته شود، ناچار از چاپ آن در امریکا منصرف شدم.

اما در مسافرت‌هایی که برای عرض گزارش به تهران می‌آمدم در ضمن مسافرت هر بار در کشوری از کشورهای اروپا چند روزی توقف می‌کردم و این کتاب را به ناشران مهم و معروف ارائه می‌دادم، متأسفانه نظر همه آنها شبیه نظر امریکائیها بود.

برحسب اتفاق به دوستی در امریکا برخوردیم که پس از اطلاع از نظرات اینجانب نظر داد که بهترین محل برای چاپ چنین کتابی ژاپن است، چون کتابهای هنری امریکا هم اغلب آنها در ژاپن چاپ می‌شود. و چون اینجانب سرمایه مسافرت و توقف در ژاپن را نداشتم از چاپ کتاب بکلی منصرف شدم و آنرا در چمدانی قرار داده محفوظ نگاهداشتم.

البته در طی این سالها نیز مرتب با بهزاد مرتبط بودم و او کار خود را ادامه می‌داد چون من امیدوار بودم بتوانیم ۱۰۱ مینیاتور

به تعداد ۱۰۱ ریاعی فیتزجرالد داشته باشیم (که متأسفانه موفقیت حاصل نشد) ولی این کار نیز گاهی بسبب مسافرت‌های اینجانب و یا کسالت‌های بهزاد و غیره تعطیل می‌شد و بار دیگر اندک اندک ترتیب ادامه کار را می‌دادیم.

بهر حال این کتاب سالها در جامه‌دانی نزد بنده محفوظ بود و بسیاری از اشخاص مهم و متنفذ مملکت که از وجود آن اطلاع داشتند و برخی از آنان نیز بمناسبت شغل خود، در مورد چاپ آن می‌باید علاقمند باشند، ولی هیچ‌کس پیشنهادی در مورد چاپ آن نمی‌داد و بنده هم مایل نبودم برای این کار خیر درخواست و تمنا و خواهش کنم.

صبح امید

در یکی از روزهای شهرپور ماه ۱۳۴۸ آقای زاهدی وزیر خارجه وقت تلفنی به من اطلاع داد که برای شام میل دارد به منزل اینجانب بیاید، سابقه من با آقای وزیر خارجه از وقتی است که اینجانب سرپرست محصلین ایرانی در امریکا بودم و ایشان در ایالت یوتای امریکا به تحصیل اشتغال داشتند، سپس معلوم شد که اخیراً از وجود مجموعه ریاعیات خيام و مینیاتورهای بهزاد بوسیله خواهرزاده‌ام آقای محمود اسفندیاری که آن وقت معاون فرهنگی وزارت خارجه بودند آگاه شده‌اند و اکنون برای دیدن این کتاب به منزل اینجانب می‌آیند. در اینجا پس از ملاحظه کتاب اظهار داشتند حاضرند کتاب را بوسیله وزارت خارجه چاپ کنند و از شرایط اینجانب برای واگذاری کتاب پرسش کردند و من اظهار داشتم چون آرزوی من در زندگی این بوده است که این کتاب بچاپ برسد و در اختیار ارباب ذوق و هنر قرار گیرد، و پس از تلاشهای بسیار از برآورده شدن این آرزو بکلی مأیوس بودم، اکنون که شما حاضر به انجام این امر هستید عین این زحمات خود و مینیاتورها

را به خود شما واگذار می‌کنم و هیچگونه شرط و پیشنهادی هم ندارم. ایشان اظهار کردند تا ده روز دیگر خبر آنرا خواهم داد. از قرار معلوم ایشان بلافاصله با سفیر کبیر ژاپن در ایران داخل مذاکره شدند و قرار شده بود دو هزار نسخه از این کتاب در ژاپن چاپ شود و چاپخانه مربوط حاضر شده بود با اجرتی برابر ۹ هزار دلار یک ماهه آنرا بچاپ برساند.

سپس آقای زاهدی موضوع را تلفنی به اینجانب اطلاع دادند و پیشنهاد کردند که سرپرستی چاپ را نیز خود بعهده بگیرم و شرایط چنین بود که دو هزار اولیه که به خرج وزارت خارجه چاپ می‌شود در اختیار ایشان باشد و در عوض کلیشه‌های آنرا به بنده بدهند تا هر وقت امکانی پیش آمد آنرا تجدید چاپ کنم.

حرکت بسوی ژاپن و چاپ کتاب

بلافاصله پس از مذاکره با وزیر خارجه، در آبانماه سال ۱۳۴۸ بسوی توکیو حرکت کردم، و در اولین روز اقامت در توکیو با نماینده وزارت خارجه ژاپن که از گفتگوی وزارت خارجه ایران با وزارت خارجه ژاپن اطلاع داشت تماس گرفتم و قرار شد نماینده مؤسسه ناشر، اینجانب را در هتل محل اقامت ملاقات کند و کتاب را تحویل بگیرد در موعد مقرر دو تن از آقایان که نماینده مؤسسه ناشر بودند به هتل آمدند و پس از مشاهده چند صفحه‌ای از کتاب، هر دو مایوسانه اظهار کردند توضیحات وزارت خارجه ایران با آنچه در اینجا دیده می‌شود مطابقت ندارد و ممکن نیست بتوان این کتاب را با ۹ هزار دلار در عرض یک ماه بچاپ رسانید، و با این سخنان بدون اینکه منتظر صحبت بنده بشوند محل را ترک گفتند.

پس از آن مدت ۴۸ ساعت بنده در وضعی بودم که باور کردنی نیست و سرانجام تصمیم گرفتم مجدداً خود به وزارت خارجه ژاپن بروم و با نماینده آنجا ملاقات کنم. پس از تعیین وقت بسمت آنجا

روانه شدم و به ایشان اظهار کردم دو وزارتخانه مهم دو مملکت مذاکراتی کرده‌اند و یکی از کارمندان عالی‌رتبه مملکت هم که خود بنده باشم بد کشور شما آمده‌ام تا کاری انجام شود و اکنون با این سخنان و مذاکرات شما، بنده متحیر و سرگردان و ناامیدم و نمیدانم چه باید کرد!

نماینده وزارت خارجه که زبان فارسی را بخوبی میدانست گفت چند روزی صبر کنید و من خود متوجه این موضوع هستم، نتیجه را بشما خواهم گفت.

پس از سه چهارروز که در کمال ناراحتی و اضطراب گذراندم، تلفنی مرا به وزارت خارجه خواستند، و همان نماینده مربوط گفت پس از مذاکرات بسیار با ناشر مربوط و اقداماتی که از طرف وزارت خارجه ژاپن بعمل آمد موافقت شد که بجای ۹ هزار دلار ۱۴ هزار دلار بگیرند و بجای یک ماه، دو ماهه کتاب را چاپ کنند. پس از تلگراف به تهران و کسب موافقت وزارت خارجه، چاپ کتاب شروع شد، و یک بار هم از خود بنده دعوت کردند که به شهر «شی‌مونوزاکی» واقع در جنوب ژاپن که محل طبع کتاب بود بروم، و نمونه‌های چاپی که از آن بعد ارائه می‌دادند رضایت‌بخش بود باستثنای مینیاتورهایی که زمینه‌اش طلا بود که متأسفانه از عهده چاپ رنگ طلایی بر نمی‌آمدند و آنرا امری مشکل و قریب به محال می‌دانستند و همین نیز باعث ناراحتی و نگرانی اینجانب گشته بود. و سرانجام پس از آزمایشهای بسیار و دادن نمونه‌های مختلف، آخرین نمونه‌ای را که ارائه دادند بسیار رضایت‌بخش بود، و طبق نوشته پرفسور «اتینگ هاوزن» مستشرق معروف مقیم امریکا که از دوستان اینجانب است، بقدری خوب و دقیق از عهده چاپ مینیاتورها برآمدند که بعضی از آنها شاید بهتر از اصلش از آب درآمده است.

در رأس موعد مقرر دو جلد از کتاب را به بنده تحویل دادند و اینجانب بلافاصله این دو جلد و اصل کتاب را گرفته به تهران

حرکت کردم.

و طبق قراری که بود کتابها بوسیله کشتی برای وزارت خارجه ایران ارسال شد که دوست جلد از آن در اختیار بنده قرار گرفت و مابقی آنها به میهمانهای عالی مقام دولت اهدا شد.

چاپ دوم کتاب

با انتشار مجلدات چاپ اول، بسیاری از هنردوستان و ادیبان علاقمند به تهیه آن شدند و حتی آنطور که آقای ناصر ذوالفقاری نقل می‌کردند، يك جلد از این کتاب در منزل ایشان به مبلغ یکهزار تومان خرید و فروش شد، و علاقمندان مکرر برای تجدید چاپ

۱. توضیح اینکه: مرحوم استاد بهزاد در پایان عمر با مرحوم دکتر اسفندیاری مراوده خود را قطع کرده و از او گله‌مند و بقولی با او قهر بود. زیرا بهزاد به دوستان خود گفته بود با دکتر اسفندیاری قرار گذاشته بودیم که من مینیاتورهای کتاب را آماده کنم و او وسیله چاپ را فراهم آورد و پس از فروش کتابها سهمی هم بمن داده شود لیکن دکتر اسفندیاری وقتیکه مینیاتورها را گرفت دیگر به خارج رفت و ترك رابطه با من کرد و من از کاری که از روی صدق و صفا انجام داده بودم پشیمان و نادم بودم و چاره‌ای نداشتم زیرا دستم از همه جا کوتاه بود. دریغ و افسوس که مرحوم دکتر اسفندیاری وقتی این یادداشت را نوشت که استاد بهزاد در بستر فنوده بود و نمیتوانست پاسخ دهد که:

درویشم و گدا و برابر نمیکنم پشمن کلاه خویش به صد تاج خسروی بهزاد کسی نبود که برای قوت‌لایموت خود و مشروب و تریاک از کسی منت بینبرد. او روحی متعالی داشت و قلم به مزد نبود.

و اما پس از مرگ بهزاد رباعیات خیام چندین بار توسط دکتر اسفندیاری به چاپ رسید و الحمدی هم نثار او نگردید.

از بخت بد اصل مینیاتورها را که دکتر اسفندیاری همواره با خود داشت در سال ۱۳۶۹ جوانی که در خدمت او بود ریود و سر دکتر را هم برید و به آمل فرار کرد و چند روز بعد با پای خود به قتلگاه آمد و بدست پلیس افتاد: ای کشته کرا کشتی تا کشته شدی زار

تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

یکی از دوستان مرحوم دکتر میگفت آه بهزاد اثر خود را کرد. خوبست فرزندان دکتر اسفندیاری بهای یکی از مینیاتورهای بهزاد را صرف تهیه آرامگاهی بر بهزاد کنند، یا حصصی از پول کتابها را به ورثه بهزاد اختصاص دهند. باشد که روح آندو در عالم دیگر الفت و انس اولیه را بیابند. ان‌شاءالله.

ی - وحدانی

آن بنده را تشویق می‌کردند، لذا در اوایل سال ۱۳۵۱ توسط یکی از دوستان با آقای حی تماس گرفتم و طبق قراری که با ایشان گذاشته شد، ایشان مخارج چاپ ده هزار نسخهٔ مجدد را که در حدود سیصد هزار تومان میشد تقبل کردند بدین شرط که هفت هزار نسخهٔ آن متعلق به خودشان و سه هزار تای دیگر از آن بنده باشد و بهمین منوال عمل شد و این همان کتابی است که اکنون با کمترین قیمت در اختیار علاقمندان گذاشته شده است.

البته در این مدت تقریباتی بسیاری از طرف شخصیتها و دانشمندان داخل و خارج از این کتابها نوشتند که ترد اینجانب موجود است.

با مقدمه علی اکبر جلیلود

نامه خصوصی و محرمانه جعفر قلی خان سهام الدوله به میرزا نصرالله خان عشیر الدوله

شرح مداخلات علنی و تعدیات مأمورین روسیه تزاری در تمام شئون مملکت ایران از زمان عقد قرارداد ترکمانچای تا خاتمه حکومت تزارها محتاج توضیح و توصیف نیست و همگان بر آن آگاهند.

این مداخلات بدلائلی که ذکر آن حوصله و مجال دیگری می‌خواهد در سالهای آخر سلطنت مظفرالدین شاه بمراتب بیشتر و علنی‌تر شده بود و چون عده‌ای از اطرافیان ولیعهد «محمد علی - میرزا» در تبریز تحت نفوذ مأمورین دولت تزاری بودند و شخص ولیعهد هم بجهاتی نسبت بسیار روسیه تزاری ابراز تمایل می‌نمود مداخلات عمال آن دولت در صفحات آذربایجان و بخصوص در مناطق مرزی بیشتر و شدیدتر از سایر نقاط ایران بنظر میرسید.

از جمله در ناحیه اردبیل و طالش و خلخال که مجاور مرز روسیه و محل سکونت طوایف و ایلات مختلف شاهسون است، مداخلات مأمورین تزاری مشکلات زیادی برای مأمورین دولت مرکزی فراهم می‌ساخت و اهالی آن خطه را پیوسته در معرض دروسر و مزارت قرار می‌داد.

آن زمان ایلات و طوایف ساکن حدود مرز ایران و روسیه

اکثراً مسلح بودند و اطاعت چندانی از حکومت مرکزی نداشتند و چون قوه دفاعیه و تأمینیه مملکت هم ضعیف بود، عشایر مزبور غالباً به راهزنی و غارت و چپاول دهات پرداخته، حتی گاهی به شهرهای مجاور تجاوز می‌کردند و من حیث المجموع موجبات ناامنی و اغتشاش و خرابی آن صفحات را فراهم می‌ساختند.

اگر چه این اشخاص غالباً از حمایت مأمورین دولت تزاری برخوردار بوده این اعمال را بیشتر به تحریک آنان مرتکب میشدند ولی همواره این اوضاع مستمسکی بود برای بهانه‌جویی‌های بی‌اساس و ادعای خسارات واهی مأمورین حکومت تزاری از دولت ایران. ازدیاد نفوذ مأمورین روسیه و دخالت‌های خودسرانه آنان در همه امور و حمایتی که از اعمال خلاف قانون اتباع و عوامل خود می‌کردند، باعث شده بود که اشخاص ماجراجو و مزاحم و فرصت‌طلب از طبقات مختلف، یا با قبول تبعیت روسیه یا به اتکاء وابستگی به آن دولت از هیچگونه اجحاف و تعدی و تجاوز و شرارتی در حق مردم فرو گذار نکنند، و هر زمانی که حکام یا سایر مأمورین دولت ایران می‌خواستند از اعمال خلاف آنان جلوگیری کنند با مخالفت و ممانعت مأمورین دولت تزاری مواجه می‌گشتند. طبق اسناد و مدارک موجود بکرات دیده شده است که مأمورین حکومت تزاری امر کوچکی را بهانه کرده و توسط سفارت روسیه در طهران، و کنسولگری روس در تبریز، و نماینده محلی آنها «اگنت» در محل، حکومت و ولیعهد و وزارت امور خارجه و گاه شخص شاه را تحت فشار قرار می‌دادند. بدبختانه ضعف حکومت مرکزی در آن ایام و توسعه روزافزون نفوذ سیاست‌های استعماری همسایگان شمالی و جنوبی وضعی را ایجاد کرده بود که این اعمال عادی جلوه می‌کرد و عموماً مقابله جدی با آن را تقریباً غیر ممکن میدانستند.

نگارنده در بین اسناد و کاغذهای خانوادگی به نامه‌ها و

تلگرافات و مدارکی برخوردار کرد که مربوط به اواخر سال ۱۳۲۳ و اوائل سال ۱۳۲۴ هجری قمری است. زمانی که جعفر قلی خان سهام الدوله امیر تومان از تهران به سمت حکمران اردبیل و مضافات «خلخال و طالش و مشکین» مأموریت یافته و قریب یکسال در آن حدود حکومت کرده است. مشارالیه در این مدت، مکرر با مداخلات بیجای مأمورین دولت تزاری در امور محلی و داخلی حوزه حکومت خود روبرو و چون حاضر به انجام توقعات آنها نمیشده، بلکه از اقدامات بی‌رویه ایشان جلوگیری می‌کرده است، مأمورین دولت تزاری طی شکایات و مکاتبات زیادی در این خصوص به طهران و تبریز تعویض حکومت را خواستار شده‌اند که مطالعه این اسناد تصویر روشنی از اوضاع نابسامان آن ایام و درجه ضعف دولت مرکزی و نفوذ روزافزون دولت روسیه تزاری را در کشور ما بدست میدهد.

از جمله مدارک و اسناد مزبور سواد نامه‌ایست که سهام الدوله در ماه صفر ۱۳۲۴ «ق» از دشت مغان بطور خصوصی و محرمانه بدوست دیرین و مورد احترام و اعتقاد خود، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت مینویسد.

در این نامه از توقعات بی‌اساس مأمورین روسیه و تجاوزات آنان بحقوق مسلم دولت ایران و وضع آشفته آن صفحات و همچنین از عدم توجه و علاقه مأمورین تبریز و بخصوص کارگزاری مرکز آذربایجان نسبت بهحفظ منافع مملکت‌شرعی متذکر میشود و نگرانی خود را اظهار و از مشیرالدوله تقاضا می‌کند که برای جلوگیری از توسعه روزافزون نفوذ روسها و ازدیاد مالکیت تبعه آنها در آذربایجان اقدام اساسی بعمل آید. همچنین متذکر میشود که اگر هرچه زودتر چاره‌ای در این خصوص نشود بعداً جلوگیری از آن غیر ممکن خواهد بود و مفاسد و مضار بیشتری به بار خواهد آورد.

مطالعه این نامه درعین حال که موجب تأثر خواهد شد، شاید خالی از فایده نباشد. ولی بدو لازم می‌داند ذهن خوانندگان محترم

را مسبوق دارد که در آن زمان هر ساله کمیسیونی مرکب از حکومت و کارگزار اردبیل و عنده‌یی از مأمورین معتبر محلی که جمعی از صاحب منصبان و افراد قشون آن ایام را نیز همراه داشتند و تقریباً اردوی کوچکی را تشکیل می‌دادند با شرکت کمیسر و مأمورین سرحدی و محلی دولت روسیه در دشت مغان تشکیل میشد تا بدعاوی رعایای طرفین رسیدگی کند. و ادعاهائی که از بابت قیمت اغنام و احشام و اموال سرقت شده بوسیله ایلات تبعه طرفین میشده است و همچنین استرداد مجرمین و سارقینی که در خاک دو کشور بین ایلات آن حدود مخفی یا متواری شده بودند، دعاوی مختلف ایلات ساکن دو طرف رود ارس بر یکدیگر، و سایر مطالب مورد اختلاف مربوط بدعاوی تبعه طرفین مقیم اطراف مرز، در آن کمیسیون مطرح و مورد رسیدگی و حل و فصل قرار می‌گرفت و با اصطلاح زمان «قطع عمل» میشد. بدیهی است با نفوذی که مأمورین روسیه در ایران بخصوص در آذربایجان و نقاط سرحدی داشتند و با حمایتی که تبریز از آنها می‌کرده است بعضی از حکام و مأمورین ایرانی که می‌خواستند برای احقاق حقوق تبعه ایران و حفظ منافع دولت و مملکت پافشاری کنند با چه محظورات روبرو می‌شدند.

در این کمیسیون که سال ۱۳۲۴ قمری در دشت مغان برای رسیدگی بمطالب مزبور تشکیل شده است حکومت وقت «جعفر قلی خان سهام الدوله» و میرزا عبدالاحدخان اعتمادالایاله کارگزار اردبیل در مقابل بی‌حسابیها و توقعات بی‌جای مأمورین تزاری جداً ایستادگی می‌کنند. در حالی که از طرف مأمورین ایرانی مقیم تبریز بجای تقویت و پشتیبانی همه نوع کارشکنی در کار آنها میشده است و چون بدیختانه سالهای قبل هم کار این کمیسیون بواسطه بی‌علاقگی مأمورین دولت ایران بیشتر طبق نظر و منافع مأمورین روسیه و اتباع آن دولت انجام یافته بود، مشکلات بیشتری در مقابل داشته‌اند.

در هر حال این نامه از دشت مغان و در حین کار کمیسیون
مزبور نوشته شده و تا اندازه‌ای مبین وضع ناپسامان آن زمان و روشنگر
تجاوزات و زورگویی‌های علنی مأمورین متجاوز دولت روسیه تزاری
است.

در کلمات معدود که در این رساله که حاصل محصل است
 در حضور راه حاضر و مضمون و وقت معالجه چون که تا به امروز
 تمام در محضر و نزد من تا ضمیمه خواهد همراه طوطی متعاقباً
 که اکنون را هم تا کار وقت مرگت در دو و سه روز که در
 هر روز یک بار با خود در هر روز و آن به جهت در هر روز
 مجرب است که هر روز در غیر صرف غذا با حضرت با در این
 محبت است که آنچه هم در حصار صلح عهد در این محبت
 اما از وقت شرع و صلح عهد صیقل اگر چه در حال صلح
 فایده قدر حجت است عهد است تا این که در صلح
 صیقل در صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 این با صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 در انظار هم عهد صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 خانی عهد صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 در خفا که در هر روز که صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 کرده بر صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح

در کلمات معدود که در این رساله که حاصل محصل است
 در حضور راه حاضر و مضمون و وقت معالجه چون که تا به امروز
 تمام در محضر و نزد من تا ضمیمه خواهد همراه طوطی متعاقباً
 که اکنون را هم تا کار وقت مرگت در دو و سه روز که در
 هر روز یک بار با خود در هر روز و آن به جهت در هر روز
 مجرب است که هر روز در غیر صرف غذا با حضرت با در این
 محبت است که آنچه هم در حصار صلح عهد در این محبت
 اما از وقت شرع و صلح عهد صیقل اگر چه در حال صلح
 فایده قدر حجت است عهد است تا این که در صلح
 صیقل در صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 این با صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 در انظار هم عهد صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 خانی عهد صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 در خفا که در هر روز که صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
 کرده بر صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح